



- ✎ Southern African Folktale
- 👤 Wiehan de Jager
- 🗨️ Marzieh Mohammadian Haghighi
- 📊 2
- 💬 فارسی fa

بچه های مومی

روزی روزگاری خانواده ای بودند که نهد زندگی می کردند.



آنها هیچوقت در هم نجات پیدا نمیکنند. آنها درختان و زمین های کشاورزی به پدر و مادرشان کمک کردند.

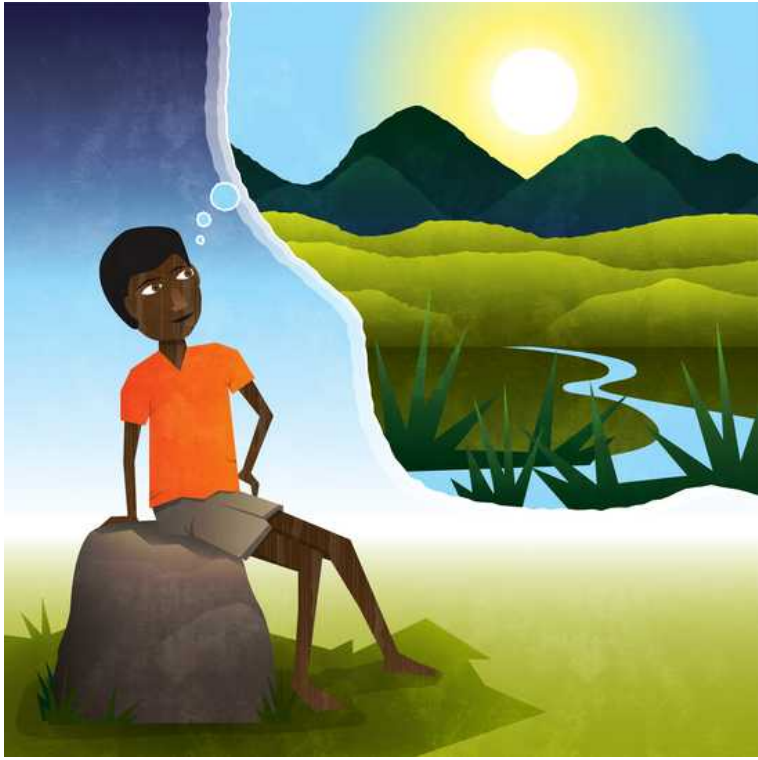


وَلِي أَنَّهُ إِجْزَاهِ يَ نَزْدِيكَ شِدَنَ بَه أَتَش رَا نَدَاشْتَنَد.





آن‌ها مَجْبُور بودند که تَهْم گرهِیْتَن را در طول شَب آن‌جَم دَهَنَد.
چون بَدَنِیْتَن از چَنِس موم بود.



آه یکی از پسره آرزو داشت که در زیر نور آفتاب بیرون برود.



یک روز، دیگر نتوانست هُطقت بیوَرَد. برادرهیش به او هُشدار
دادند که بیرون نَرَوَد.

آه دیگر خیلی دیر شده بود! او در اثر آفتاب سوزان زوب شد.





بچه هي مومي خيلي هراحت شدند كه دیدند برادریشان در جلوي
چشمشان ذوب شد.



وَلِي بَچَه ه پِك نَقشه كِشيدند. آنه گُلوه ي ذُوب شُدِه ي موم را
بِه شِكِلِ پِك پَرَنده دَر آوَرَدند.



آنچه برادریشان را که به شکل پرنده در آمده بود را جلای یک کوه
بلند بردند.



وَقَتِي كِه أَفَلَبِ طَلُوعِ گَرْدِ بَرَادَرِشَن هَمِين طُورِ كِه آوازِ مِي
خِواند بِه دُورِ دَسْتِ هِ پَرِوِازِ گَرْدِ.



Global Storybooks

globalstorybooks.net

بچه هاي مومي

 Southern African Folktale

 Wiehan de Jager

 Marzieh Mohammadian Haghighi

